

خوشبخت فرزندانى كه پدر و مادري عاقل دارند و موفق جوامعى كه رهبرانى دانا و متعادل دارند نوشته نورالله گباى

For the English version of this essay please see the accompanying file.

كُنْتُ أَكْسِلُ أُكْسِنَ سَتِيرِنًا¹ از دولتمردان و اندیشمندان بزرگ سوئد مى گوید: «فرزندانم، شگفتا كه با چه اندك مایه ای از حكمت بر جهان حكم فرمایى مى شود.» در مقیاسى كوچكتر، مى توان گفت: «شگفتا كه با چه اندك مایه ای از خرد بر بعضى خانواده ها حكم فرمایى مى شود.» حال آن كه:

بی پرده عقل، دیده روشن بین نیست
تنها خرد است رهبر هر ره خیر
بی پیر خرد، راه به هیچ آئین نیست
آن را كه به سر خرد نباشد دین نیست

حدود پنجاه سال پیش، شاهد آشتى دادن زوج جوانى از دو خانواده خوب بودم كه در مرحله طلاق بودند. من مادر داماد را به كنارى دعوت كردم و پرسیدم كه «مشكل اصلی چیست و از كجا شروع شده؟» گفت: «از روغن!» گفتم: «مگر داماد روغن فروش است؟!» گفت: «خیر، ما طبق عادت مناطق سردسیر، گاهى با روغن حیوانى خوراك مى پزیم. اما عروس خانم چنان از بوى غذا ناراحت مى شود كه سفره و حتى خانه را ترك مى كند! متقابلاً پسر من هم از بوى روغن كنجد در غذای مادر زن تهرانى خود فرار مى كند! به تدریج، این مسئله ناچیز موجب تحقیر و توهین به يكديگر گردیده است.»

گرچه من صد نکته گفتم بی حجاب
گر بگویم مى شود پیچیده تر
نكته ای گفتم كه نايد در كتاب
حرف و صورت را كند پوشیده تر

هم زمان، شاهد گفتگوی دامادى بودم كه برای شكایت از همسرش، نزد پدرزن خود آمده بود. پدرزن نادان گفت: «این دفعه اگر تو را ناراحت كرد، او را (یعنى دختر خودش را) بزن تا آدم شود!»

آیا با وجود چنین پدران و مادرانى كه خود بیش از فرزندانشان محتاج راهنمایى هستند، مى توان از گسترش بلاى طلاق جلوگیری كرد؛ یا آن كه باید صبر كنیم تا بعد از شكست، همچون پرنده ای كه پرواز بلد نیست و قفس را «تقدیر» مى خواند، افسوس بخوریم كه «قسمت همین بود»؟

دشمن دانا كه غم جان بود
بهتر از آن دوست كه نادان بود

تصادفاً امروز ایمیل فوق العاده آموزنده ای به دستم رسید كه درس نهفته در آن با مطالب بالا همخوان است و آن را با شما خواننده گرامى در میان مى گذارم.

روزی توماس ادیسون كوچك به خانه آمد، كاغذى به مادرش داد و گفت: «معلم من گفت كه این نامه را فقط به مادرت بده.» مادر با چشمانى گریان و با صدای بلند، شروع به خواندن نامه كرد: «پسر شما يك نابغه است. این مدرسه برایش بیش از حد كوچك است و معلم خوب به اندازه كافی نداریم كه به او درس بدهیم. لطفاً خودتان امر تحصیل او را به عهده بگیريد.»

سالها بعد، پس از مرگ مادرش، ادیسون كه اینك به عنوان يكی از بزرگترین مخترعین قرن شناخته شده بود، به جستجو در میان اشیاء كهنة خانوادگی رفت. در حین جستجو، چشمش به كاغذى تا شده افتاد كه در كشوى يك ميز تحریر سالها به خواب رفته بود. كاغذ را گشود. بر آن نوشته شده بود: «پسر شما گیج و كودن است. به او اجازه نمى دهیم كه بیش از این به مدرسه بیايد.»

¹ Count Axel Oxenstierna (1583-1654).

ادیسون ساعت ها گریست و سپس در دفتر خاطراتش نوشت: «توماس آوا ادیسون فرزندی گیج و کودن بود که به دلیل مادری قهرمان، به نابعه قرن تبدیل شد.» آیا خود ادیسون بود یا مادرش که ادیسون نابعه را پرورش داد؟ اینجا است که **هیمل** می گوید: «خداوند مادران را آفرید چون به کمک آنها نیاز داشت.»

پدر و مادر دانا به فرزند خود که بی تردید، دیر یا زود از همسر خویش گلایه خواهد داشت، می گویند: «عزیزم، انتظار نداشته باش همه چیز مطابق میل تو باشد. شما باید هر دو دست به دست هم، همچون دو بال یک پرنده، محیط شاد خانواده تان را به پرواز درآورید. اولین شرط ازدواجی موفق، شکیبایی و شناخت است. شکیبایی بودن طرفین نیز با شناخت و تشخیص شما از همان ایام نامزدی شروع می شود. چون دو انسان که در دو محیط متفاوت و حتی دو فرهنگ جداگانه پرورش یافته اند، تنها با سازش و توافق قادر خواهند بود **بیّت شالم** یا **خانه امید** و **آرامش** خود را بنا کنند.» در عوض، چه بسیاریند پدران و مادرانی نادان که با کلمه ای بی مورد یا دخالتی بی جا، چه بسا خانه فرزند خود را ویران می کنند. بین انسانی دانا همچون مادر ادیسون، که با عوض کردن فقط چند کلمه دنیایی را روشن کرد، و مداخله گران ناآگاه، تفاوتی بارز وجود دارد. این به جای خود که همه آرزومند فرزندان خوب هستند. **اما خوشبخت فرزندان**ی که در دامن پدر و مادران دانا پرورش یافته اند؛ و **موفق جوامعی** که رهبرانی دانا و خالی از عقده های روانی دارند. خانواده خود را دریابیم؛ و کار دنیا را به دنیاداران بسپاریم. چنان که **مولانا** می گوید:

ز اظهار درد، درد مداوم نمی شود	شیرین دهان به گفتن حلوا نمی شود
درمان نیابد درد با پازمین زدن	این بستری زیبستر خود پا نمی شود
می دانم از سر خط آزادگی ما	با علم گر نشد نگاشته خوانا نمی شود

آری، تفاوت میان انسانها همانا تفاوت علم و فهم و مشکلات روانی آنهاست که یکی موجب ویرانی و دیگری در سطحی مافوق، موجب روشنی دنیا می گردد. می توان دید که قسمت قابل توجهی از مشکلات، از مسائل روانی افراد و عادت های ارثی سرچشمه می گیرد. به نوشته **چارلز دوهیگ** در کتاب **قدرت عادت**، چهل درصد کارهایی که افراد انجام می دهند در واقع **تصمیم خودشان نیست**، بلکه عادت های برآمده از مسائل روانی و ارثی آنهاست. ترک عادت سخت است، هر چند که داستایوفسکی می گوید: «انسان موجودی است که می تواند به همه چیز عادت کند.» برای نمونه:

با افرادی صحبت کنید که در اثر صدمه دیدن از دین، خدانشناس شده اند و می گویند به هیچ دین یا حتی گروه اجتماعی تعلق ندارند و از جمله به باور قبلی خود توهین می کنند. چه بسا ببینید که به دلیل عادت و مسائل روانی و ارثی، همچنان دگرستیز – از جمله یهودی ستیز – باقی مانده اند. درست گفته اند که «**راه مبارزه با یک فرهنگ منحط، ارائه فرهنگی بهتر است.**» افسوس که خدانشناسان فراوانی هستند که هنوز فرهنگ بهتر یعنی «انسان دوستی» را جایگزین فرهنگ نخست خود نکرده اند. آری، تمایلات باعث عادت می شوند و خواسته یا ناخواسته آن را پیش چشم همه آشکار می کنند.

هستند کسانی که حتی سن خود را فراموش کرده اند ولی هنوز دست از غرض ورزی های ارثی برنداشته اند و نمی فهمند که باید دوست داشت تا دوستان داشته باشند. اینجاست که می بینیم کسی که به حد تعصب به گفته یا نوشته فتنه انگیزی معتقد شد و عادت کرد، نیروی درایت و خرد خود را نادیده خواهد گرفت. کودکی که از ابتدا منطق بیاموزد، مهمل را نخواهد پذیرفت؛ ولی اگر به مهمل عادت کرد، از منطق گریزان خواهد شد. حقاً متظاهر به دین یقین ندارد که این کار فرعی کاری به دین ندارد. مذهبی بودن چیز دیگری است و مذهب را بر حسب عادت وسیله ظلم و نفرت قرار دادن، نکته ای دیگر.

چارلی چاپلین در پایان فیلم **دیکتاتور** بزرگ طی بیانی بسیار ارزشمند خود می گوید که ما بیش از ماشین به انسانیت و بیش از تظاهر به محبت نیازمندیم. اما افسوس که بشر از گذشته و حال عبرت نمی گیرد، عینک سیاه تبعیضات دینی و فرقه ای را از چشم برنمی دارد و محبت ها را با ظلم جبران می کند – به طوری که می بینیم چنانچه یهودی، قلب فرزند خود را در طبق اخلاص هم بگذارد، تضمینی نیست که عکس العمل دریافت کننده قلب، نفرت نباشد. **شادروان نورالله خرازی** در این باره در مقاله خود به زبانهای فارسی و انگلیسی با عنوان **قلب گریان** شرح می دهد که «در روز ۱۷ نوامبر ۱۹۸۹، **زئو تراوم**^۲ سرباز ذخیره اسرائیلی در منطقه نوار غزه مورد حمله تروریست های فلسطینی قرار گرفت و جان سپرد. در همان روز، با موافقت خانواده این سرباز، در بیمارستان هداسا قلب او را در سینه **حنا خضر** مرد عرب فلسطینی ۵۴ ساله جای دادند.»

خرازی می گوید که «من وقتی این خیر را شنیدم گریه کردم؛ وقتی هم آن را نوشتم گریه کردم. این ماجرای باور نکردنی نباید فراموش شود و نباید دست کم گرفته شود چون معنی آن خیلی بیش از قرار دادن قلب یک یهودی در سینه یک

² Sgt. Zeev Traum; Mr. Hanna Khader (Khadhar).

نفر عرب است. این سمیل گذشت، پاک طینتی و علو طبع یک قوم ستم دیده است که دنیا را می بخشد، هر چند که دنیا هنوز یهودی بودن آنان را نمی بخشد. هدف این نوشته تعریف از یهودیت و تکذیب مخالفین و دشمنان این قوم نیست! هدف، خیلی بالاتر از اینهاست. ببینید با هم این برخورد و کلنجار رفتن خیالی را مرور کنیم و عبرت بگیریم.» (بقیه این نوشته خواندنی را به زبانهای فارسی و انگلیسی در وب سایت BabaNouri.com تحت عنوان قلب گریان، همراه با مقدمه ای از استاد گرامی آقای محمد زرنگار مطالعه بفرمایید.)

بیماری اهل کاشان در جواب دکتر که می پرسد «مشکل شما چیست؟» می گوید: «آقای دکتر! دلم درد می کند؛ کمرم درد می کند؛ سرم درد می کند؛ پاهام درد می کند؛ خودم هم حال ندارم!» این جمله «خودم هم حال ندارم» همان مشکلات روانی نوع بشر است. بر خلاف گذشته، علم امروز درک می کند که کسانی که به نام دین و سیاست موجب ناامنی جهانی می گردند اغلب از بیماران روانی هستند.

مباد روزی که این افراد در رأس قدرت دینی و سیاسی قرار گیرند. یک مثل عربی می گوید که «اذا فسد العالم فسد العالم» - یعنی «وقتی دانشمندان (قدرتمندان) فاسد شوند، جهان تباہ خواهد شد.» ایکاش دنیا وقتی فهمید که بازده آموزش نفرت به نام دین در مدارس و خانواده های بی شمار سراسر دنیا، از جمله در کوهپایه های افغانستان، پاکستان و دیگر نقاط دنیا، موجب نگون بختی دنیا خواهد شد، همان موقع تدریس نفرت را در نطفه خفه می کرد. هنوز دیر نیست؛ اما هر روز که می گذرد، این مسئله هر چه بدتر و وسیع تر از دیروز خواهد شد. چون:

آنچه منصب می کند با جاهلان
از فضیحت کی کند صد ارسلان
جمله صحرا مار و کژدم پر شود
چونکه جاهل شاه یا حاکم شود

در موارد مختلف، اعمال و روش های سردمداران روانی به انتخاب خودشان نیست بلکه نشانه صدمات روانی و عادات ننگین ارثی آنان است. بدبخت خانواده ها یا مردمانی هستند که گرفتار قدرتمندان روان پریش گردند، چرا که به مصداق آن گفته که «هر وقت گله را برگردانند عقب مانده ها پیش آهنگ می شوند»، هرگاه بیماران روانی سردمدار شوند عقده هایشان را خالی می کنند. به قول فریدون مشیری،

صحبت از پژمردن یک برگ نیست. / وای! جنگل را بیابان می کنند. / هیچ انسانی به انسانی نمی دارد روا / آنچه این نامهربانان با تن و جان می کنند.

کافی است کسانی چون قذافی، صدام، یا پال پات، این بیماران روانی کوچک و بزرگ و صاحب قدرت را به خاطر بیاورید. پال پات، دیکتاتور کامبوجی از جمله دستور داد که هر کس را که عینک داشت بکشند (!) چون عینک نشانه سرمایه داری است! او جمعاً سه میلیون نفر را کشت و دنیا همچنان نظاره گر ماند.

بدبختانه امروز دنیا مملو از بیماران روانی گردیده است. از آن جمله، بنا به گفته رئیس پلیس سابق نیویورک (هجدهم اکتبر ۲۰۱۵، شبکه خبری CNN) فقط در آمریکا چهل میلیون بیمار روانی زندگی می کنند. طبق آمار، ۴۸٪ تخت های بیمارستان های آمریکا در اشغال بیماران روانی است؛ در زندانها چند نفر؟! تصور نکنید تنها آمریکا این مشکل را دارد. خیر؛ آمریکا چون متکی به آمار است، مشکلات را نیز برملا می کند. حال آن که بسیاری از ممالک دیگر آمار صحیح ندارند و اگر هم آمار داشته باشند، فرمایشی است. اینان به همین دلیل سعی می کنند تا با احساس پوچ خود بزرگ بینی، برای پوشاندن عیوب فراوان خود، عیب دیگران را بزرگ جلوه دهند و همه مشکلات و حتی وحشی گری های خود را به دیگران نسبت دهند. صادق هدایت می گوید: «این که ما معابد خود را محترم و مقدس می دانیم و معابد دیگران را جاهلانه، به این دلیل است که در معابد خود با احساسمان وارد می شویم ولی در معابد دیگران با عقلمان!» از روی عقل باید قضاوت کرد نه احساس.

از دید نگارنده، ریشه بسیاری از بیماری های روانی و اعمال غیر عقلانی افراد، بازده از هم گسیختگی بنیاد خانواده در سطح جهان به ویژه در آمریکا است. در دنیای امروز بسیاری کودکانی که پدر یا مادر، خواهر یا برادر خود را نمی شناسند یا از بد روزگار، خانواده نداشته اند و محبت پدر و مادر را ندیده اند. آیا جایگزینی برای محبت والدین می توان یافت؟ یا از کودکی که از پدر و مادری دانا محبت ندیده است می توان انتظار محبت و انسانیت داشت؟ به قول بهار:

گر بود هیچ دلی عرش خدا
معنی عشق در آب و گل اوست
بود آن دل، دل مادر تنها
عشق اگر شکل پذیرد دل اوست

عملکرد صحیح هر فردی نشانه تربیت خانوادگی و سلامت روان اوست. دنیا را نگاه کنید: جمعی دیوانه عصا کش دیوانگانی دگرند و دنیا در دام بلا! وای بر وقتی که کودکان آواره امروز که در مکتب های ترویج نفرت دینی پرورش یافته‌اند به سن بلوغ برسند و طبعاً ملعبه دست جنایتکاران قرار گیرند.

دبختانه، هر چه پیشرفت علم دنیا را کوچکتر و پیوسته تر می کند، مردمان به نام دین و سیاست، از یکدیگر دورتر می‌شوند؛ و هر از گاهی، محبت- ندیده ای تفنگ به دست می گیرد، وارد مدرسه، دانشگاه، عبادتگاه یا مجمعی دیگر می‌گردد و خود را به کشتن می دهد تا دیگران را کشته باشد! نویسنده ای چنان از اعمال کودکان بی سرپرست دیروز و شریان امروز آزرده بود که می گوید: «به اینان در کودکی شیر سگ بدهید تا شاید در بزرگی وفا بیاموزند.»

گفته ای نغز از **هریت بیچر استو** است که به دیوانی می ارزد: «تلخ ترین اشکها بر سنگ گور برای ناگفته ها و ناکرده‌ها می ریزند.» تنها دیدن معایب هنر نیست؛ **هنر واقعی** دیدن، تشخیص خوب از بد و اعلام و اقدام به موقع برای پیشگیری از بلا است.

هشدار می دهم: چنانچه هر کدام از ما به قدر امکانات خود با واپس گرایی مقابله نکنیم، فردا صدها فرسنگ از دین پیشتر، اما هزاران فرسنگ از علم و تمدن روز عقب خواهیم بود. **برتراند راسل** می گوید: «انسان ناآگاه به دنیا می آید، نه احمق؛ آموزش اشتباه است که او را احمق می کند.»

انسانها با تبعیض به دنیا نمی آیند، بلکه به نامهای مختلف تبعیض ایجاد می کنند؛ و تبعیض دینی یا تبعیض میان فرقه‌های یک دین مشترک از زشت‌ترین آنها است. تاریخچه و دنیای امروز دین را نگاه کنید. بسیاری هنوز نمی دانند که اولین قدم در راه تمدن، انسانی اندیشیدن و مراعات اخلاق انسانی است و نه ایجاد دوگانگی و تبعیض.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که فاقد آن گشت مرده است

چنانچه انسانها وجدان نداشته باشند، دین قابل اعتنایی نخواهد ماند که پیروان قابل اعتنایی داشته باشد. خوشبختانه در این آشفته بازار بیماران روانی، مهاجران ایرانی صدمه- دیده از روزگار، به دلیل حفظ وابستگی خانوادگی و فرهنگ اهورایی خود، چه خوب درخشیده اند.

از دید واقع گرایان، کوچ اجباری در دوران دگرگونی ایران، فرصتی طلایی و جهشی چند صد ساله و بی نظیر برای اکثر مهاجران ایرانی، خاصه جوانان نسل آینده بوده است. از اولین آثار پربرکت و بی نظیر این مهاجرت یکی آن که می بینیم اکثریت مطلق جوانان ما در بهترین دانشگاه های دنیا تحصیل کرده اند؛ چنانکه در روزنامه خواندم که از هر چهار جوان یک نفر دکترا دارد. خوشبختانه، همین اکثریت توانسته اند پیوندهای ارثی خانوادگی خود را حفظ کنند. اما متأسفانه بسیاری هستند که باورها و عادات ناباب را ترک نکرده اند و والدین ناآگاهی هستند که همچنان سعی دارند موهومات گذشته را به نسل بعد منتقل نمایند! در حالی که هدف، ایجاد عادت های بد جدید نیست، بلکه **هدف ترک عادت های مضر و موهومات فتنه انگیز آزمایش شده است.** وگرنه، در محیطی آزادتر، اعمال و باورهای غلط هرچه وسیع تر از گذشته رشد خواهند کرد و فرزندان ما نیز رنج خواهند برد.

می‌گویند حضرت موسی مسیر کوتاه مصر تا کنعان را به این دلیل تا چهل سال کیش داد که آثار و عادات ایام بر دگی در قوم یهود برطرف شوند. یقیناً دیدگاه مهاجران ایرانی نسبت به ۳۷ سال گذشته منطقی تر شده است؛ اما آیا می‌توان توقع و امید به عادات بهتر داشت؟ آری. تغییر پذیری کلید موفقیت است؛ دنیا و هر آنچه در آن هست همیشه در حال تغییر است؛ و **تغییر تنها چیزی است که می توان قطعی دانست.** بیچاره آنها که واپس گرایی را دینداری می پندارند، به جای خود شکنی، به نام دین و فرقه آینه را می شکنند، و نمی دانند که نمی توان از پیشرفت نیرومند بشر بسوی تکامل پیش گیری کرد. بولدوزر بی‌رحم زمان، گاه به بهای جان میلیون ها نفر، دائماً در حال پیش روی است.

برای نمونه به گفته ای منسوب به **پاپ فرانسیس** اشاره می کنم که خطاب به پیروانش می گوید:

لزومی ندارد که به خدا باور داشت تا انسان خوبی بود. مفهوم سنتی خدا از جهاتی منسوخ شده است. آدمی می‌تواند معنوی باشد اما مذهبی نباشد. لزومی ندارد که به کلیسا رفت و پولی پرداخت کرد. برای بسیاری از آنها، طبیعت می تواند کلیسایی باشد. برخی از بهترین انسانها در طول تاریخ به خدا اعتقاد نداشتند، حال آن که جمعی از بدترین کردارها به نام خدا انجام شده است.

– منسوب به پاپ فرانسیس، به نقل از مجله *راه زندگی*، شماره ۱۳۲۵، اکتبر ۲۰۱۵

برای کسانی که تاریخ را مطالعه کرده اند و از فجایع گذشته پاپ ها در دوران انگیزاسیون (تفتیش عقاید) و آتش زدن انسانها به دلیل باورها و گفته هایشان آگاهی دارند، چنین تغییری، آن هم از دهان جانشین همان مقام ها بسیار حیرت انگیز است.

نتیجه گیری: قضاوت درباره سیاستمداران دنیا کار یک یا دو نفر نیست؛ اما به قول ناصرالدین شاه قاجار که گفته بود «مهمانی خر تو خری بود و ما هم تشریف داشتیم»، همین قدر می توان گفت که «دنیای خر تو خری است و جهانیان هم تشریف دارند!» بدبختانه وضع جهان از لحاظ امنیتی بدتر از آن است که تصور می کنیم. خطر اصلی در آن است که دنیای متمدن، دیگر با یک نیروی متمرکز مانند یک مملکت دارای مرزهای محدود و مشخص روبرو نیست. میکروب ناامنی چنان پراکنده شده و هر روز آن را در مدارس و خانواده ها به نام دین پرورش می دهند که هر از گاهی از گوشه ای سر برمی آورد و نمی توان آن را در قرنطینه قرار داد؛ و مانند جنگهای صلیبی، قرنهای طول خواهد کشید تا این میکروب فتنه انگیز به خواب زمستانی خود برگردد. به امید روزی که پیروان همه ادیان در برابر این میکروب با واکسن خردگرایی واکسینه گردند.

چنین واکسنی در کجا تزریق خواهد شد؟ در مکتب ها و خانواده ها، همان جاهایی که هزاران سال است محلّ تدریس فرهنگ تبعیض و نفرت بوده اند. به ویژه باید خانواده، این جهان کوچک را ارج نهیم و همگان کوشش کنیم تا این گوهر گرانبها را برای تأمین سعادت نسل های آینده حفظ کنیم. نقاط استحکام خود را شناسایی کنیم، قدر بدانیم و سپاسگزار باشیم. ثروت، مذهب و حتی علم قادر نیستند ارزش های معنوی خانوادگی را حفظ کنند. فقط من و شما، «ما» می توانیم موجبات ناکامی ها را بشناسیم و از میان برداریم. شانس، بخت، یعنی آمادگی داشتن برای بهره برداری از فرصت های بدست آمده، همچون فرصت غیر قابل تصویری که امروز در اختیار مهاجران ایرانی است. به عنوان نخستین قدم، فرهنگ کهنه پرستی، نفرت دینی و فرقه ای و تقلید را از خود، از مدارس و از جامعه دور کنیم. شرع و عقل متمم یکدیگرند و بقای این دو نیز در همگامی آنهاست. این عقل است که همگام زمان، قوانین شرعی ادیان را با فهم و استحقاق روز تطبیق می دهد، نه خود کتاب.

باید اذعان کنم که:

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست (به قصد بقای منطقی آن) پرده ای بر سر صد عیب نهران می پوشم

چون معتقدم که:

زُهد با نیت پاک است نه با جامه پاک **ای بس آلوده، که پاکیزه ردایی دارد**

حرف من این است که:

هیزم سوخته (موهومات) شمع ره منزل نشود **باید افروخت چراغی که ضیایی دارد**

بنابر این:

گنهر وقت بدین خیرگی از دست مده **آخر این دُر گرانبهایی دارد**

آخر این دُر گرانبهایی دارد...

نورالله «نورمن» گبای
نوامبر ۲۰۱۵، لس آنجلس

در صورت تمایل، این نوشته را برای دوستان خود نیز ارسال کنید.

برای داوَنلود رایگان دیگر نوشته های نورالله گبای، از جمله کتاب او با عنوان *لحظاتی برای تفکر*، به زبان های فارسی و انگلیسی، به آدرس www.BabaNouri.com مراجعه کنید.